

## بررسی سبک داستانی محمود تیمور بر پایه نقد رمان « شمس و لیل »

(برگرفته از پایان‌نامه ترجمه و نقد رمان « شمس و لیل »)

مهدی نصری\*

استادیار دانشگاه قم

اصغر جلالوند

کارشناس ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی

(۲۳۸ - ۲۱۷)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۶/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۱۰

### چکیده

محمود تیمور (۱۸۹۴-۱۹۷۳م) یکی از داستان‌نویسان بزرگ معاصر عرب است که با آفرینش نوشته‌هایی پُر بار، کمک شایانی به ادب تازی نموده است. این نویسنده را «پدر داستان‌نویسی معاصر عرب» گفته‌اند. یکی از ره‌توشه‌های ادبی او، «شمس و لیل» نام دارد که سفرنامه‌ای واقعی و آمیخته به خیال شگرف نویسنده است. نگارندگان در این جستار بر آن بوده‌اند که به نقد این رمان پرداخته و در این میان، آراء، افکار و سبک و اسلوب نویسنده را مورد بررسی قرار دهند. سیر مقاله به گونه‌ای است که با روش توصیفی - تحلیلی ابتدا با بیان مقدماتی درباره نویسنده و بر پایه ساختار و درون‌مایه به نقد و بررسی این کتاب پرداخته و در پایان به این نتیجه دست می‌یابد که «شمس و لیل» چون آینه‌ای تیمور را شناسانده؛ به گونه‌ای که با بررسی مکان و زمان، شخصیت‌های دوگانه داستان، ترکیبات هماهنگ و موسیقی شگفت‌انگیز، همچنین نگرش به درون‌مایه‌هایی از جمله عشق و دل‌بستگی بسیارش به میهن (مکتب رومانسی) و رخداد‌های راستین و واقعی داستان (مکتب رئالیسم)، سبک و اسلوب این نویسنده را در آفرینش این رمان به رخساره تصویر می‌کشاند.

**واژه‌های کلیدی:** محمود تیمور، شمس و لیل، ساختار و درون‌مایه، سبک و اسلوب

---

\* پست الکترونیک نویسنده مسؤول: Mahdinaseri23@yahoo.com

## ۱- مقدمه

نوشتن از دیرباز، امری جدایی‌ناپذیر در ادبیات همه کشورهای گیتی به شمار می‌رود که به بازنمود واقعیت‌های رخ داده در جامعه و یا به پر و بال دادن به شگفتی‌های فرایندها و پنداشت‌های کهن خویش پرداخته است. این در گذشته‌ها بیشتر در شکل داستان کوتاه نمایان می‌شد ولی امروزه به نام داستان‌های بلند جلوه‌گری می‌نماید. این بازنمود ادبیات در آغاز سده هجدهم در کشورهای اروپایی پدید آمد که با ترجمان این نوشته‌ها به دیگر زبان‌ها، سیل آن به دیگر کشورها نیز روان گشت. هر کشوری به اندازه توان ادبی خود و نویسندگانش از جمله ادبیات تازی، از این جریان بهره گرفته است. با پیدایش داستان و قصه، نقد آن نیز بر پایه فکری و فنی در سده نوزدهم میلادی پدید آمد. (أبوهیف، ۲۰۰۰م: ۲۳) رمان داستانی بلند است که نویسنده قلم بر دست می‌گیرد و با توان شگرف خیال خویش به بیان آیین و زندگانی روزمره مردمان با تکیه بر واقعیت و گام نهادن در سیل آرزوها می‌پردازد. ادبیات تازی، رمان را به منزله آینه ادبیات معاصر خود برشمرده که چکیده سرشت درونی نویسنده در آن بازتاب یافته است.

نگارندگان در این جستار در پی پاسخ به پرسش‌هایی چند هستند، از جمله: «شخصیت نویسنده دارای چه ویژگی‌های برجسته‌ای در این رمان است؟ این اثر تیمور تا چه اندازه برگرفته از سرشت درونی (افکار) و بازتاب فضای عصر نویسنده است؟ ساختار و درون‌مایه رمان تیمور بیشتر پیرامون چه محورهایی در گردش است؟ سبک و اسلوب نویسنده متأثر از کدام مکاتب ادبی است؟»

تاکنون در زبان فارسی، مقالات چندانی درباره این داستان‌نویس نوشته نشده ولی چند اثر به زبان عربی درباره او نگاشته شده است از جمله: «محمود تیمور و عالم الروایة فی مصر» نوشته «خباز بیار» و «محمود تیمور» نوشته حمدو الدقس و عبدالله فرهود. این آثار همچون جستار کنونی به نقد و بررسی کتاب «شمس و لیل» و برون آوردن آراء و سبک و اسلوب این نویسنده از آن پرداخته‌اند که این خود نشان از تازگی و اهمیت مقاله کنونی دارد. شایان ذکر است که این مقاله برگرفته از «ترجمه و نقد رمان "شمس و لیل"»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده مقاله: اصغر جلالوند، استاد راهنما: دکتر مهدی

ناصری و استاد مشاور: دکتر سید محمدرضی مصطفوی‌نیا است که در بهار ۱۳۹۱ در دانشگاه قم با درجه عالی مورد دفاع قرار گرفت.

#### – روش بررسی

مقاله به شیوه‌ای است که با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای، همچنین با روش نقدی به تحلیل داده‌ها پرداخته؛ به گونه‌ای که ابتدا به معرفی نویسنده و اثرش پرداخته شده، تعریفی از سبک و اسلوب آورده شده، سپس کتاب «شمس و لیل» بر پایه ساختار و درون‌مایه و با آوردن نمونه‌های عینی از آن بررسی شده و به بیان اسلوب ادبی نویسنده بر پایه مکاتب ادبی دست یافته است.

#### ۲- معرفی محمود تیمور و رمان «شمس و لیل»

«محمود تیمور» (۱۸۹۴-۱۹۷۳م) یکی از ادیبان برجسته مصر و جهان عرب به شمار می‌رود که او را «پدر و پیشوای داستان نویسی معاصر عرب» نام می‌نهند. کتاب «شمس و لیل» یکی از شاهکارهای شگرف او است که با نیروی اندیشه و پندار شگفت خویش به نگارش آن پرداخته است. «تیمور» در خانواده‌ای سرشناس در ادب و فرهنگ، در قاهره به سال ۱۸۹۴م دیده به جهان گشود. (التونجی، ۱۹۹۹م: ۲۹۷)... در جوانی به بیماری حصبه دچار گشت. ... و این بیماری تأثیرات عمیق و ژرفی در افکار، عقاید و اندیشه‌های او بر جای نهاد. (ضیف، ۱۹۷۱م: ۳۰۰-۲۹۹)؛ (ابن الشریف، د.ت: ۲۴-۱۹) بزرگترین رخداد زندگی ادبی تیمور، مسافرت برادرش محمد به اروپا بود. (حمدوالدقس و فرهود، ۱۹۹۷م: ۷-۶) که محمود از او به منزله دریایی بی‌کران که ادبیات داستان‌نویسی غرب را در خود گنجانیده، بهره‌ها گرفت. (ضیف، ۱۹۷۱م: ۳۰۰) تیمور دارای آثار و نوشته‌های بسیاری در زمینه‌های گوناگون از جمله داستان: «نداء المجهول، قلب غانیه، دنیا جدیدة و...»، نمایشنامه: «عروس النيل، سهاد أو اللحن التائه، عوالي و...»، سفرنامه: «أبواهل یطیر، جزیره السحب»، پژوهش‌های ادبی و زبانی و ... : «ضبط الكتابة العربية، مشکلات اللغة العربية، أدب و أدباء و...» است که شمار آنها فراتر از ۸۵ اثر بوده که این خود، نشان از توان نویسندگی بالا و شگرف او دارد. (الیسوعی، ۱۹۹۶م: ۴۰۶-۴۰۲) تیمور در ادبیات تازی جایگاه برجسته‌ای را داراست. عضو فرهنگستان زبان عربی و شورای عالی حمایت از هنر،

ادبیات و علوم اجتماعی و سردبیر انجمن داستان‌نویسی بوده است. نخستین جایزه را از فرهنگستان زبان عربی و همچنین جایزه ملی ادبیات را در سال ۱۹۵۰م و جایزه بین‌المللی ادبیات را در سال ۱۹۶۲م دریافت نمود. (بیار، ۱۹۹۴م: ۱۱۰؛ و السباح، ۱۹۶۸م: ۳۱۶) این نویسنده ابتدا به «سبک رومانسی» گرایش داشت و به همین سبب به خواندن آثار «مصطفی لطفی منفلوطی» پرداخت. (تیمور، ۱۹۷۰م: ۱۱۲) همچنین با خواندن کتاب «الأجنحة المتكسرة» جبران خلیل جبران، تأثیرات بسیاری از او پذیرفت. (خضر، ۱۹۶۶م: ۱۷۴-۱۷۳) با خواندن داستان‌های رئالیسم و بویژه داستان‌های «موپاسان» - داستان‌نویس واقع‌گرای فرانسوی - بسیار شیفته این شخصیت می‌گردد. (ضیف، ۱۹۷۱م: ۳۰۰) تیمور دارای «توصیفات» بس زیبایی در وصف مردمان، جانوران و چشم‌اندازهای طبیعی است که نمونه‌ای از زیباترین آنها این بخش است: «و بین الفینة و الفینة یخرج من الغابة «السنباب» ذلك الحیوان الطریف، و هو یتوآب كالقط الصغیر منتفش الذیل، براق العین، یتشمم بأنفه المستدق، باحثاً عن طعام...». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۷۰): «هر از گاهی یک «سنباب» از جنگل بیرون می‌آید، حیوان زیبا و باهوشی که بسان گریه‌ای کوچک، با دُمی افراشته و چشمانی درخشان به این سو و آن سو می‌جهد و با پوزه حساس و باریکش در جستجوی خوراکی، زمین را می‌بوید...»<sup>۱</sup>.

توصیفات تیمور همچون آینه‌ای است که جامعه، طبیعت و همه جوانب آنها را پیش روی دیده همگان می‌نهد. توصیفات بس دقیق، ظریف و عمیق. (شلش، ۱۹۷۳م: ۴۵) «شمس و لیل» کتابی است که تیمور در آن، سفرش به کشور سوئد یا سرزمین شمال را به تصویر می‌کشد. او در آغاز نام «خورشید در سرزمین شمال» را بر آن نهاد و در پایان دیگر کتاب‌هایش به آن اشاره داشت که در زیر چاپ است ولی بعدها آن را به همین نام کنونی تغییر داد. این کتاب، قطعه‌های ادبی شگرفی دارد که با خیال و پنداری قوی درآمیخته است. (حسین، ۲۰۰۷م: ۳۰)

### ۳- سبک و اسلوب و بررسی آن بر پایه عناصر داستان

به منظور نقد و بررسی سبک و اسلوب نویسنده باید بدانیم که نقد: «به گزینی...تمییز خوب از بد...». (مشیری، ۱۳۷۴ش: واژه نقد) و «تحلیل قطعه‌های ادبی و شناسایی ارزش فنی

آنها». (ضیف، د.ت: ۹) و اسلوب (Style): «نوعی گفتمان پیوسته میان خواننده و نویسنده در لابلاهای داستان». (مطلوب، ۲۰۰۲م: ۱۲۶) یا «شیوه‌ای ویژه است که نویسنده باورها، اندیشه‌ها و پنداشت‌های خویش را به روی کاغذ می‌آورد». (ابن ذریل، ۱۹۸۹م: ۱۷۲)

«فکر در قالب جُمَل مستتر است و جداگانه بیان نمی‌شود» (دهخدا، ۱۳۴۶ش: واژه سبک).

در لغت‌نامه دهخدا «سبک در اصطلاح ادبیات عبارتست از روش خاص ادراک و بیان افکار بوسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر» (همانجا) و «شامل دو موضوع: الف) فکر یا معنا ب) صورت یا شکل» می‌باشد. (همانجا)

از تعریف دهخدا بر می‌آید که سبک و اسلوب نویسنده دارای دو زیر مجموعه در نقد داستان است که عبارتند از:

**الف. ساختار (Structure)** که «مکان (Location)، زمان (Time)، شخصیت (Character)، هم‌آهنگی الفاظ و موسیقی (Harmony & Rhythm) و موضوع داستان (Subject)» را در بر می‌گیرد. و **ب. درون‌مایه (Moral of Story)** که در بر گیرنده مضامینی چون عدل، امنیت، قضا و قدر، آزادی، اندوه، شادی و مانند آن است. (أبوهیف، ۲۰۰۰م: ۴۵)

به بیانی دیگر، «ساختار» همان شکل، صورت، لفظ و موسیقی و «درون‌مایه» همان فکر، معنا، مضمون، محتوا، باورها و اندیشه‌ها است.

### ۳-۱- نقد و بررسی سبک تیمور بر پایه «ساختار» داستان

۳-۱-۱- **مکان:** در خلق فضای داستان به دو عامل فرعی نیاز است، یعنی مکان و زمان. این دو به شدت به هم وابسته‌اند و هیچ یک بدون دیگری معنای کاملی ندارد. مکان عنصری است که قهرمان داستان بدون قرار گرفتن در آن نمی‌تواند نقش خود را ایفا نماید و این عامل در خلق داستان می‌بایست مورد توجه و تأکید قرار گیرد. (گرگانی، ۱۳۸۸ش: ۳۰) محل داستان معمولاً به عنوان نوعی ایجاد محدودیت به کار می‌رود. (همانجا) در کتاب تیمور نمی‌توان به نقش «مکان» بی‌توجه بود. او شهرها، جزیره‌ها، چشم‌اندازهای طبیعی، موزه‌ها، کاخ‌ها و دیگر جاها را با موشکافی بسیار به تصویر می‌کشد و خواننده احساس می‌کند که هم اکنون در آن جا به سر می‌برد. او به هنگام وصف فرودگاه اینگونه سخن آغاز می‌کند: «احتوانا المطار في وسط الليل، فبرزنا

إلى الساحة الشاسعة، مهبط الطائرات من كل فجٍّ، و مرقاها إلى كل مرمى... وقفت أرجعُ  
 البصر حولي، يهولني ما أرى و ما أسمع، لا تكاد تصعد طائرة حتى تصوب أخرى، و الأزيزُ  
 متواصل يترسل على أسماعنا نغمة عذبة، نغمة تُرضي غرور الإنسان...» (تيمور، ۱۹۵۷م: ۱۰)

«نیمه شب به فرودگاه رسیدیم. در جلوی ما جایگاه گسترده‌ای به چشم می‌خورد، جایی که  
 هواپیماها از هر سوی و سرزمینی در آن فرود می‌آیند و از آن به هر دیاری پرواز می‌کنند...  
 ایستاده به پیرامون خود چشم دوختم، هر آنچه که می‌دیدم یا می‌شنیدم مرا در هراس می‌افکند.  
 با پرواز یک هواپیما، دیگری به جایش فرود می‌آمد و بانگ موتور هواپیماها پیوسته نوایی  
 دلنشین و خوش‌آوا را بر گوشمان سر می‌داد. نوایی که حس غرور آدمی را اشباع می‌ساخت...».

توصیفات بسیاری از «مکان» در این کتاب به چشم می‌خورد. یکی از آنها آن جایی  
 است که دربارهٔ سفارتخانهٔ مصر در سوئد بیان می‌دارد: «و المفوضیة تشغل شقتین  
 فخمیتین، من مبني عظیم في شارع مدید یحاذي البحر، يتوسطه ممشی للمترجلین ظلیل،  
 تهدل علیه أفنان الشجر، و إله في الحق لمُتَرَه من أجمل مَرَاهَات المدینة...» (همان: ۳۶)

«سفارت دارای دو طبقهٔ باشکوه بود. ساختمانی بزرگ در خیابانی پهناور که در راستای دریا  
 جای گرفته و یک پیاده‌رو برای رهگذران در میانهٔ خیابان بود که شاخسار درختان بر آن سایه  
 افکنده و آویزان گشته بود. آنجا یکی از زیباترین گردشگاه‌های شهر است...».

آن چنان که روشن است، تیمور توان بالایی در به تصویر کشیدن مکان‌ها دارد و  
 نویسنده به بهترین گونه آن را به کار برده است که در اینجا نمی‌توان به تکتک آنها  
 اشاره کرد بلکه می‌بایست یادآور شد که این نویسنده توانای مصری، «مکان» را با  
 جزئیات بسیار زیبا توصیف کرده است؛ به گونه‌ای که خواننده از این دست‌نوشته‌ها  
 پیرامون سرا، شهر و یا هر سرزمینی احساس خرسندی و خوشایندی می‌نماید. از جمله  
 این توصیفات است توصیف موزهٔ «بوردسکا» در صفحهٔ ۷۸، موزهٔ «فضای باز» در  
 صفحهٔ ۶۳، کاخ «الکونت برنادوت» در صفحهٔ ۵۸ کتاب «شمس و لیل».

۲-۱-۳- زمان: در فراسوی مکان می‌بایست «زمان» پیشامدها را نیز بررسی کرد.  
 طرفداران داستان، علاوه بر مکان انتظار این را دارند که نویسنده زمان رخدادها را نیز  
 در داستان خویش به تصویر بکشد و نشان دهد که شخصیت‌های داستان در چه  
 موقعیت زمانی به سر برند. در غیر این صورت داستان شبیه مقاله‌ای ملال‌آور خواهد شد

که چندان دارای جذابیت نیست. (گرکانی، ۱۳۸۸ش: ص ۳۰) «زمان» در مقایسه با «مکان» از اهمیت کمتری برخوردار نیست؛ چرا که نویسنده پیشامدها را به ساعت رخداد نسبت می‌دهد و نویسنده به زمان وقوع داستان اشاره می‌کند. (همانجا) این شناسه به خوبی در کتاب «شمس و لیل» نشان داده است.

تیمور، شفق آسمان را به گونه‌ای شگرف به تصویر می‌کشد که خواننده را بسیار شیفته و فریفته تماشاگر آن لحظه دیدنی می‌نماید: «في تلك الساعة الساجية... الظلمة الرقيقة تبسط علينا شملة هفافة تلتبس بما حقيقة الزمن؛ فلا ندري في أية ساعة نحن على وجه اليقين... أهذه مخايلُ الفجر تسبق انبلاج النور الوهاج؟... أم هي قتمة الغروب يلوح وراءها الليلُ المُقمر البهيج؟». (تیمور، ۱۹۵۷: ۱۵): «در آن لحظه آرام و خاموش... انبوه تیرگی و تاریکی، عبای نازکی را که حقیقت روزگار با آن پوشیده و سر بسته شده، بر ما می‌گستراند؛ به گونه‌ای که به درستی نمی‌دانیم در چه لحظه‌ای به سر می‌بریم!... آیا این پنداشت‌های سپیده است که بر پگاه نورانی و فروزنده پیشی می‌گیرد؟... یا تیرگی شامگاه است که در فراسوی آن، شب مهتابی خندان می‌درخشد؟».

نیمه شب «سوئد» در این کتاب به گونه‌ای دلنشین توصیف شده است که بی‌گمان خواننده را بر آن می‌دارد که آیا زمانی فرا خواهد رسید که راهی آنجا گردد. آری محمود تیمور خواننده را همراه خود اینگونه به دیار خورشید نیمه شب می‌برد: «إن ضوء الأصيل يظلم هنالك مضروب الرواق على جوانب الآفاق، لا يبرح ولا يتزحزح. فإذا انتصف الليل هبطت ظلمة حفيفة رقيقة، لا لئبث أن تقشع متزايلة أمام ابتسامة الفجر المبكر، و إنها لا بتسامة تُؤذن بضحكات الشمس في عرض السماء تجر أذيالها المعصفرة». (همان: ۴۶) «در آن سرزمین‌ها پرتو روشنایی غروب خورشید، همواره و پیوسته بر گوشه‌گوشه افق سایه دوانیده است. به هنگام نیمه شب، تاریکی ملایم و خفیفی فرود می‌آید. دیری نمی‌پاید که در برابر لبخند سپیده صبحگاهان به نابودی می‌گراید. سپیده‌ای که به نیشخندهای خورشید در پهنه آسمان این اجازه را می‌دهد که پرتوهای رنگارنگ و زرینش را بگستراند».

از دیگر نشانه‌های اهمیت «زمان»، پرداختن به فصول سال است، آنجا که قلمش را بر روی کاغذ می‌راند و به نیکویی به سخن راندن درباره پایان پذیرفتن بهار و آغاز تابستان روی می‌آورد: «... فوعدناهم أن نردّه إليهم بعد بضعة أشهر، و الصيفُ على الأبواب».

(همان: ۶) «...و ما نوید دادیم که پس از گذشت چند ماه در آستانه تابستان، آن را به آنها بازگردانیم».

«و انقضت الأشهر بسلام، ناسخة ظلال الربيع مؤذنة ببوادر الصيف، فألفيتني أتحذ الأبهة للرحيل، وفاء بالوعد...» (همانجا) «ماه‌ها به خوشی و سلامتی سپری شد، در حالی که سایه‌های بهار رخت بر بسته و نشانه‌های تابستان خودنمایی می‌کرد. رهتوشه سفر را برای وفای به عهد آماده می‌کردم».

آری؛ تیمور شناسه «زمان» را در داستان بارها به زیبایی به کار برده است.

۳-۱-۳- شخصیت: «شخصیات» داستان به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. شخصیت ثابت یا سطحی: این شخصیت پیوسته ثابت و استوار می‌ماند و با تغییر پیشامدها و رخدادهای داستان دگرگون نمی‌گردد. از این رو موضوع داستان باید به گونه‌ای پیش رود که این شخصیت ثابت را با رخدادهای تازه روبرو سازد. چهره حقیقی شخصیت ثابت در داستان قابل مشاهده است؛ چرا که هیچگاه تغییر نمی‌کند. ۲. شخصیت متغیر یا تکاملی: شخصیتی است که پیوسته باعث غافلگیری خواننده می‌گردد و از روال معمول در می‌گذرد، در لابلای پیشرفت و رشد، به حقیقت درونی خویش دست می‌یابد و با تغییر هر پیشامد و رخدادی آن نیز دگرگون می‌شود. (المصري و البرازي، ۲۰۰۵م: ۱۷۷؛ و عبدالله، ۱۹۸۶م: ۶۸)

تیمور خود را به منزله شخصیت ثابت داستان قرار می‌دهد. آری او همواره در سرتاسر داستان بسان رهسپار سرزمین‌های دور و نزدیک است تا هنگامی که گام در سرزمین سوئد می‌نهد: «و إني لأعترف جهرة بأني متباشر بهذه الحلة، تسكن إليها نفسي، و يقع في روعي أنني ما دمت أرتديها فلن يصيبني من مخاطر الطيران ضمير». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۷)

«بی‌پرده به زبان می‌آورم که این جامه برایم شگون دارد؛ چرا که روحم با آن آرامش می‌یابد و چنین می‌پندارم که تا هنگامی که آن را بر تن دارم، از پیشامدهای ناگوار پرواز به دور خواهم بود».

«لقد شهدتُ الشمس قبيل المغرب في «الإسكندرية» على شاطئ البحر، فإذا هي على نحو ما أشهدُها الآن و الليلُ منتصف». (همان: ۱۶۲) «در کنار ساحل دریا در شهر اسکندریه» اندک زمانی پیش از غروب، خورشید را دیده بودم به گونه‌ای که همانند این



خورشیدی بود که هم اکنون در نیمه‌شب به آن می‌نگرم».

«و تراخی بی‌الوقت، و أنا محدق في الأفق، أرقب ساحرة الفلك». (همانجا) «لحظات برای من دیر سپری می‌گشت، در حالی که به کرانه افق خیره گشته بودم و بانوی افسون‌گر آسمان را زیر نظر داشتم».

آری این شخصیت در سرتاسر داستان یکرنگ، ثابت و بدون تغییر می‌ماند؛ به گونه‌ای که به آسانی می‌توان به حقیقت درونی آن پی برده و از رازهای نهانش سر در آورد. ولی نویسنده داستان تنها به بیان شخصیت ثابت بسنده نکرده بلکه در لابلاهای داستان خویش، شخصیت‌های دیگری را متغیر آفریده که به روند داستان و رخدادها، آن شکل ویژه‌ای بخشیده است.

یکی از این شخصیت‌ها، آن فرد ناشناخته‌ای است که نویسنده داستان را درگیر خود می‌نماید: «يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنْ هَاتِفًا يَهْمَسُ فِي أذُنِي، يَقُولُ: أَيْنَ مَا تَرَعَمَ لِنَفْسِكَ مِنْ حَرِيَّةٍ وَ انْتِطَاقٍ؟ إِنَّكَ لِمُؤَمِّي نَفْسِكَ بِأَنْ تَرَى الشَّمْسَ فِي حُلَّةٍ قَشِيَّةٍ، وَ اللَّيْلَ فِي إِهَابٍ طَرِيفٍ... فَأَنْتَ كَمَا أَنْتَ، أَوْ كَمَا كُنْتَ، مَوْصُولٌ أَبَدًا بِمَاضِيكَ الْحَيِّ، مَشْدُودٌ دَائِمًا إِلَى جَذْوَرِكَ الْعَتِيقَةِ، تَحْمَلُ أَثْقَالَكَ حَيْثُ تَكُونُ». (همان: ص ۱۶) «پنداشتم که نوای ناشناخته‌ای در گوشم چنین پیچ می‌کرد: کجا است آن آزادی و رهایی که برای خود می‌پنداری؟ آرزو داری که خورشید را در جامه‌ای تازه و شب را در پوششی شگرف تماشا کنی... پس تو همانی که هستی یا آنچه بودی، همواره به گذشته زنده خود پیوند خورده و به ریشه‌های کهن خویش وابسته‌ای، در حالی که هر کجا باشی، بار سنگینی‌ها و سختی‌هایت را بر دوش می‌کشی».

به نظر می‌آید تیمور در این گفتمان با فردی ناشناخته، خواسته است وجدان و درون خویش را به منزله آن فرد ناشناخته جلوه دهد، از زبان آن با خود سخن گوید و خود را به اندیشیدن در ژرفای گذشته و سرنوشت وادارد.

از دیگر شخصیت‌های متغیر، شخصی است که مأمور بیدار نمودن مسافران قطار است: «طَرَقَ «المُسَحَّرُ» الظَّرِيفُ بَابِنَا، وَ هُوَ يَتَرَنَّمُ بِجَمَلَتِهِ المَعْهُودَةِ: صَبَاحَ الخَيْرِ. اسْتَيْقِظُوا يَا سَادَةَ. الفَطُورُ مُعَدٌّ». (همان: ۲۰۳) «مأمور «بیدارباش» زیبارخ قطار، درب کوپه ما را به صدا درآورده و می‌گفت: بامدادتان نیک. برخیزید. صبحانه آماده است».

در جایی دیگر بانوی مهماندار را چنین توصیف می‌کند: «و تقدمت المضيفة أماننا

إلى الرجل و رهطه، و أشارت إليهم تقول: هذا صاحب الجلالة الملك «بوارا»، ملك الإقطاع الشمالي القطبي، و أولئك وزراؤه و أمنائوه و حاشيته». (همان: ۱۵۳) «بانوی مهماندار پیشاپیش ما به سوی آن مرد و همراهانش رهسپار گشت، در این حال به آنها اشاره کرده و می‌گفت: ایشان اعلی حضرت «بوارا»، پادشاه ایالت قطب شمال هستند و آنان وزیران، فرماندهان و خانواده اعلی حضرت هستند».

دو نمونه دیگر از شخصیت‌های متغیر، یکی راهنمای قطار است: «و انطلقت من مُضخم الصوت كلمات تقول: بعد قليل نبلغ «أبسالا»...». (همان: ۱۲۸) «از بلندگوی قطار چنین سخنانی به گوش می‌رسد: به زودی به شهر «اوپسالا» می‌رسیم».

و دیگری درباره شرکت راه‌آهن است: «و مصلحة السكك الحديدية في «السويد» تقول لك: لأرينك شمس الليل». (همان: ۱۲۶) «شرکت راه‌آهن «سوئد» به تو این نوید را می‌دهد: خورشید شب را به تو نشان خواهم داد».

تیمور تا اندازه بسیاری در به رخسار کشیدن شخصیت‌های دوگانه داستان موفق عمل کرده است؛ به گونه‌ای که شخصیت ثابت خود را بسیار ماجراجو و کنجکاو، شخصیت فرد ناشناخته را مبهم و شخصیت‌های زن مهماندار، مأمور بیدارباش و راهنمای قطار را نیز به گونه‌ای نزدیک به واقعیت بر پیشگاه دیدگان آشکار می‌سازد.

۴-۱-۳- هماهنگی الفاظ و موسیقی: از شیوه‌های بلاغی مؤثر در ساختار یک اثر ادبی، ایجاد توازن آوایی در میان کلمات و عبارات است که نتیجه آن همیاری لفظ و معنا است که در نثر با کمک موسیقی درونی، شکل و نمود می‌یابد. (مرادی، ۱۳۸۸: ۹۴)

«هم‌آهنگی لفظ و موسیقی» زیبا و یکدست نوشته‌های این کتاب به گونه‌ای است که هر خواننده را به بازگویی این نوشته‌ها وا می‌دارد؛ چرا که شور خوشی در درون خواننده و شنونده کتاب پدید می‌آورد: «فهذا الشلال الذي أوسعت الطيعة من جوانبه، فبددت من قوته، و أضعفت من سطوته...». (تیمور، ۱۹۵۷: ۱۶۸) «پس این آبشاری است که طبیعت پیرامونش گسترده و پهناور است، از نیرو و توانش کاسته و بر شکوهش می‌فزاید».

«فكأنك حيال لوحة زيتية عظيمة على الجدار، تقوم النافذة فيها مقام الإطار...». (همان: ۱۷۱) «گویا در برابر تابلوی نگارگری بزرگی بر روی دیوار ایستاده‌ای که پنجره آن چون قابی است».

«حسبك أيها الماعز الأيسر أن تخلص منا و نخلص منك، و لا علينا و لا

عليك!...» (همان: ۱۸۱) «ای بز اهلی! بهتر است از ما دوری کنی تا هم ما از شر تو آسوده گردیم و هم تو از پنداشت بد ما به دور باشی و اینگونه گزندى به هیچ یک از ما نرسد...» تیمور از مفردات و ترکیبات به شکلی خاص بهره می‌جوید؛ به گونه‌ای که هماهنگی چشمگیری به وجود می‌آورد. شگفتی ندارد که خواننده، شیفته این داستان‌نویس پرآوازه گردد، آنجا که می‌گوید: «أ لست و أنت علی عتبة هذه الحرية المزعومة تمسك بالقلم، أو بالأحرى يمسك بك القلم، آخذاً بخناقك، فیريدك علی أن تملأ هذه الصحائف التي بين يديك؟...» (همان: ۱۶) «آیا در آستانه این آزادی دروغین، قلم بر دست نمی‌گیری یا بهتر است بگویم، قلم تو را در دست نمی‌گیرد، در حالی که گلویت را فشرده و از تو می‌خواهد این برگه‌های پیش رویت را سیاه نمایی؟...».

نویسنده با وجود عاطفه سرشار و پُرشور و خیالی گسترده، توانسته نگرش خود را با هماهنگی بسیار و با نوشتاری ادبی و آهنگین بر روی کاغذ جاری سازد.

۵-۱-۳- موضوع: داستان درباره سفر تیمور به سوئد است که با وصفی زیبا، پنداری شگرف و قلمی والا به رشته نگارش در آمده است. او در چارچوب داستان به بی‌عدالتی، ستم زورگویان، پیشرفت‌های سرزمین‌های غربی، تمدن ریشه‌دار شرقی و بویژه مصر و شناسایی سرزمین‌های ناشناخته و ... می‌پردازد. نویسنده در پایان داستان، هدف و خواسته اصلی خود را اصلاح و بازسازی جوامع شرقی و از جمله مصر می‌بیند. (جلالوند، ۱۳۹۱ش: ۳۴)

یکی از نمونه‌ها درباره اصلاح جوامع شرقی، در توصیف گورستان‌های شرق و غرب بدینگونه بازنمود داده شده است: «نحن، أهل الشرق، نخطّ مدافنا في مكان قفر، فإذا ابتغينا زيارتها كان علينا أن نحمل إليها الهدايا من طاقات الريحان، فأما مدافن هذه الضاحية فإنها في غنية عن ريحانٍ تحمله، جديرة أن تُهدِي هي إليك ماترخرُ به من أزهار نواضر». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۱۰۸) «ما «شرقی‌ها» آرامگاه‌های خویش را در بیابان و در جایی بی‌کاشانه برمی‌گزینیم و هنگامی که به دیدار آنها روانه می‌شویم، می‌بایست دسته گلی خوشبو همراه خود بدانجا ببریم، ولی در گورستان‌های این سرزمین نیازی به بُردن گل نیست؛ چرا که این گورستان‌ها هستند که گل‌های رنگارنگ فراوانی را بر تو پیشکش می‌نمایند».

نویسنده بر آن است که بگوید شرق سزاوار است پذیرای برخی آیین‌های پسندیده

غرب از جمله داشتن گورستانی پوشیده از گل و سنبل در فرهنگ خود باشد و آن را از بیابان بی‌آب و علف به سبزه‌زار خوش آب و هوا آورَد.

البته او هرگز از فرهنگ اصیل شرقی خویش روی برنمی‌تابد و اینگونه است که در پایان داستان به تمدن کهن شرق چنین می‌بالد: «فأهنأ أيها الشرق! إنك حقاً مهد الفضائل و مهبط الديانات، و فيك قداسة و طهارة، و أرضك بلا ريب أرض السمعاد!». (همان: ۲۱۴) «پس شادباش می‌گویم تو را ای شرق! برآستی که تو گهواره خوبی‌ها و منزلگه دینداری هستی، پاکی و پارسایی درونت نهفته و بی‌گمان زمینت سرزمین رستاخیز است!».

### ۲-۳- نقد و بررسی سبک تیمور بر پایه «درون‌مایه» داستان

عناصر اصلی درون‌مایه را «اندیشه یا نگرش» (View)، «عاطفه» (Sentiment) و «خیال» (Fancy) شکل می‌دهند که مضامینی چون عدل، انتقام، امنیت، جنگ و درگیری، سرنوشت (قضا و قدر)، اسطوره و افسانه، آزادی، بیان فرهنگ‌های گوناگون، نگرش مثبت و بدور از بدی، دوستی، دشمنی، مهربانی، شادی، غصه، احساس، دل‌تنگی، ترس، آرامش، شجاعت، جسارت و مانند آن را در بر می‌گیرد که در فراسوی این نوشتار به آن اشاره می‌نماییم. می‌توان گفت که این مضامین، بیشتر به افکار، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ادیب مربوط می‌شود.

**نگرش و اندیشه تیمور در لابلاهای گفتارهای نویسنده درباره سرنوشت، آیین و فرهنگ مردمان و دیگر مواردی که نویسنده در کتاب خود به آنها اشاره داشته، نمود می‌یابد.** به کار بردن **عاطفه** و حالات درونی گوناگون در یک نوشتار ادبی باعث گیرایی بیشتر آن خواهد شد. محمود تیمور در رُمان خود حالات گوناگون شادی، اندوه، خشم، خنده، گریه، بیان عشق و شوق به میهن و ... را گنجانیده است و این کار او بر گیرایی و جلب توجه بیشتر خواننده افزوده است. یکی از شرایط زیبایی متن، دارا بودن **خیالی** گسترده است تا نویسنده با یاری آن بتواند تصاویر گوناگون، زیبا و شگفت‌انگیزی بیافریند. تیمور از خیالی به‌ناور در به تصویر کشیدن شخصیت‌ها، توصیفات چشم‌اندازهای طبیعی، سرزمین‌ها و دیگر جلوه‌های کتاب خود بهره می‌جوید. (جلالوند، ۱۳۹۱ش: ۴۲-۴۰)

مضامین درون‌مایه: در بخش پیشین به مضامین درون‌مایه اشاره گشت و در ادامه به باز نمود آنها در این کتاب تیمور می‌پردازیم:

- «عدل، دادمندی و انتقام» از جمله مضامینی است که نویسنده در داستان خود به آن اشاره کرده، آنجا که می‌گوید: «على أن بلاد الشمال تقتص من ذلك النهار الظالم العشوم على مدار العام، و بذلك يأخذ العدل مجراه في نظام الكون العجيب!...» (تیمور، ۱۹۵۷م: ۵۱) «با این‌رو، کشورهای شمال از این روز ستمکار و مزدور بر مدار سال انتقام می‌گیرد و اینگونه عدل و داد بر پیکره شگفت‌هستی جاری می‌گردد!...».

- تیمور در بیان «امنیت، آرامش و درگیری» این چنین سخن می‌راند: «ما أنصفوك أيتها الجزيرة الساحرة؛ إذ أراذك على أن تكوني ميدان قتال و نزال، فلقد أبدعك الله مراحاً للطمانينة، و كعبة للأمان» (همان: ۹۸) «ای جزیره افسون‌گر، با تو به درستی و دادگری رفتار نمی‌کنند؛ چرا که تو را از این رو می‌خواهند تا جولانگاه جنگ و درگیری باشی، با این روی که خداوند تو را همچون جایگاه آسایش و قبله‌گاه امنیت و آرامی آفریده است».

- شور و دل‌تنگی تیمور بسیار نمایان است. آری او احساس و عاطفه‌ای لبریز از عشق و علاقه به میهن داشت که گنجایش آن به سر رسیده بود؛ از این روی با قلم والا و نگارش رنگین خود، احساس را بر کاغذ جاری ساخت. تیمور در کتاب خویش اینگونه «دل‌تنگی‌اش را به وطن» ابراز می‌دارد: «وطني!... فيم هذا الحنين إلى لزامك؟... ما خطب هذه الدمعة يندى بها جفني حين تخفى عني مشارفك؟» (همان: ۲۱) «سرزمین من!... چرا هر زمان می‌خواهم از تو دور‌گردم، شوق بودن کنارت در من بیشتر می‌شود؟... چرا به هنگام پنهان شدن بلندی‌های دور دستت از من، پلک‌هایم با این اشک جدایی خیس و نمناک می‌شوند؟...».

- در جایی دیگر، نویسنده از «سرنوشت» که یکی از مضامین داستان او است، سخن می‌گوید: «فهذا ميراثنا منذ الحقب الخوالي، يحيلنا أطفالاً أمام سطوة القدر... ذلك السلطان المحجّب المغيّب، الذي نجمه دون أن نراه... حقاً نحن حيال هذا القدر أطفال...» (همان: ۸) «این افسانه‌ها واهشته روزگاران پیشین ما است که ما را چونان کودکانی در برابر شکوه سرنوشت وا می‌نهد... آن توان و چیرگی نهفته و ناپیدایی که آن را بی-

آنکه ببینیم، در می‌یابیم... آری ما در برابر این شکوه سرنوشت بسانِ کودکانی هستیم...».

- «اسطوره و افسانه‌ها» نیز می‌تواند جزو مضامین داستان به شمار رود که تیمور از بیان آن دست نمی‌کشد: «و إن ترامی بك طائر لرُخ إلى بلاد الواقواق». (همان: ۱۷) «و اگر چه پرنده سیمرخ تو را به سرزمین «واقواق» ببرد».<sup>۲</sup>

- او گوشه چشمی نیز به «باورهای دینی» می‌افکند که این خود نشان از فرهنگ اسلامی او دارد: «ما أطيب لدعة بعد التعب!...». (همان: ۱۳) «پس از این همه سختی، تعطیلی چه دلچسب است!...». نویسنده اشاره دارد به آیه شریفه: ﴿لَنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (انشریح: ۵).

همچنین در جایی دیگر اینچنین می‌گوید: «منك انبثقتُ، إليك أعود... لا مفاصلة بيننا و لا انفصام!». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۲۲) «از تو سرچشمه گرفته و سر برآوردم و به سوی تو باز می‌گردم... هیچ گسست و جدایی میان ما نیست!». مضمون این جمله در حقیقت اشاره‌ای است به آیه شریفه: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره: ۱۵۶).

- یکی دیگر از مضامینی که در درون‌مایه داستان گنجانیده شده است، «بیان فرهنگ‌های گوناگون» - بویژه شرق و غرب - در باورها و کارهایشان است. آنجا که درباره مراسم عروسی یکی از روستاهای ایالت «دالیکیرا» اینگونه می‌گوید: «و لَمَّا سألنا عنها أجبنا مُجيب بأنّها تسمى «زوارق الكنيسة» و أنّها خاصةٌ بحفلات الأعراس، منها يتألفُ موكبُ العروسين و ذويهما في اليوم الموعود، فهي تمضي بالموكب إلى الكنيسة، حيث مراسمُ الزواج!». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۱۴۸) «هنگامی از چندوچون آنها پرسیدیم، اینگونه پاسخ دادند که این‌ها «بلم‌های کلیسا» نام دارند که تنها در جشن‌های عروسی به کار می‌روند. همراهان عروس و داماد در روز موعود در آن گرد می‌آیند و بلم این گروه را به کلیسا -جایی که مراسم ازدواج انجام می‌گیرد- می‌برد!».

نمونه دیگر «بیان فرهنگ‌ها و آداب و رسوم مردمان»، شکل معماری ساده روستاها و سرود محلی ساکنان آن سرزمین است. تیمور به بیان آنها می‌پردازد: «و جلسنا نحتسي أقداح الشاي، و الصبايا الأربع يُنشدن لنا مقطوعات شعبية راقية، و كل شيء حولنا يتنفس أنفاس الطبيعة الصافية، و الفطرة السمحة، لا صنعة و لا زخرف... فهذه القرية ليست

موطن المحافظة على القديم في طراز البناء وحده، و لا في الأثاث و حسب، و لكنها...» (همان: ۱۴۷) «نشستیم تا فنجانی چای بنوشیم. در این حال این چهار دخترک قطعه-های دلنشین موسیقی محلی برای ما نغمه سرایی می کردند. هر چیزی پیرامون ما همچون نوحات طبیعت ناب و سرشت پاک بی هیچ آرایش و تکلفی نفس می کشید... از این رو این روستا تنها به خاطر سبک معماری و ابزار و وسایلش پاسدار آیین و فرهنگ کهن نیست بلکه...».

- «بیان احوال گوناگون جامعه» - چه مردم عادی و چه شاهزاده- از دیگر مضامین

داستانی او است؛ آنجا که درباره مردم عادی، واکسی ها را به تصویر می کشد: «و مهمما یکن حذاؤك لامع الطلاء أو تكسوه غبرة، فأنت راغب في استطلاع شأن هذه الطلة الخشبية الحمراء التي لا تتسع إلا فرد... و هم يتميزون بالصمت المطلق... هیهات أن ینبس أحدهم بینت شفة». (همان: ۱۱۹) «کفش هایت چه تمیز و درخشان و چه گرد و خاکی باشد، خواهانی که از این سایبان چوبی قرمز رنگ سر در بیاوری که تنها یک نفر را در خود جای داده است... ویژگی برجسته آنها خاموشی و کم سخنی است... و دریغ از لب به سخن گشودن».

- یکی دیگر از نمونه های بیان احوال مردمان جامعه، درباره «احوال شاهان» است:

«فالمملك السويدي يملك و لا يحكم، و هو يتجافى ما وسعه أن يتجافى عن بذخ الملوك و ترف العروش». (همان: ۴۲) «پادشاه سوئد شهریاری می کند ولی حکمرانی نمی ورزد و تا آنجا که می تواند از سرخوشی های شاهانه دوری می نماید».

- او در مضامین مهم و عمده اجتماعی، «جامعه مصر» را نیز فراموش نمی کند و از آنها به وفور بهره می گیرد. (آژند، ۱۳۷۱ش: ۶۳) به گونه ای که در شرح حال «دربان مصری» چنین گوید: «و ارتسمت في خاطري على الفور صورة السيد البواب في بلدنا العزيز... إن بوابنا في مصر يبدو للأنظار قبل أن يبدو السمين الذي يقوم على حراسته». (تیمور، ۱۹۵۷م: ۳۹) «بی درنگ آن مرد دربان در کشور عزیزمان را به یاد آوردم... دربان ما در مصر پیش از دیده شدن ساختمانانی که نگهبانی آن را می دهد، به چشم می خورد».

- «نگرش مثبت و بدور از شر و بدی» از مضامین دیگری است که در این رمان به

چشم می خورد: «حقاً ما أطيّب هذا كلاً! ما أجمله! ما أسعد المرء به!». (همان: ۱۴) «براستی که چه نیکو است همگی اینها! چه زیباست! چه خوشبخت است آدمی با آن!».

«ما أجمل أن يستقبل المرء فترة لا يشوبها جد العمل، و كد الفكر، و مجالدة

الأعصاب!». (همان: ۱۳) «چه خوشایند است که آدمی روزگاری داشته باشد که سختی کار، رنجش خاطر و درگیری اعصاب در آن جایی ندارد!».

- همچنین بیان «عشق» شرق و غرب از دیگر مضامینی است که درون مایهٔ رُمان تیمور را شکل داده است: «أنت هنا بين قوم يؤمنون بالمتعة السافرة، و لا يعرفون مدعاة للحتجاب و الإحتشام... و لِمَ الخفاء في الحب، و هو عندهم عُرْف لا حياء فيه، و إلف لا نكبرَ عليه... فأين هو من الحب الشرقي العارم. ذلك الذي يعنف بصاحبه حتى يُذبيبه». (همان: ۴۹) «تو اینجا در میان مردمی هستی که سرخوشی پرده‌داری را باور دارند و دلیلی بر پرده‌پوشی، شرم و حیا نمی‌شناسند... و پنهان‌سازی در عشق چرا؟ حال آنکه در فرهنگ و آیین آنان شرم و آزر جای ندارد و در دوستی آنان نیز هیچ چیز، زشت و ناپسند به شمار نمی‌آید... آن عشق کجا و عشق بدخوی و سرد شرقی کجا؟ آن عشقی که با عاشق آنقدر سرسختی و تندی می‌کند که او را می‌گذازد».

- تیمور در گوشه‌ای از کتاب خویش به «فرهنگ و تمدن پاکِ شرق» در باب نوشیدن شراب چنین اشاره می‌نماید: «أيتها الكلمة الساحرة: «في صحتكم»... لقد سمعتُ لفظك مدوياً يقرع الأسماع، و رأيت شرابك زاهياً يتصبَّب في السُّطُوق... لقد كان شرابي الذي هو «في صحتي» أثناء تلك الوليمة الحافلة لا يعدو قدح الماء القراح، والحمد لله الذي لا يحمده على مكروه سواه!». (همان: ۱۳۸) «ای واژهٔ افسون‌گر؛ «به سلامتی شما»... نوای طنین‌اندازت را دیدم که گوش‌ها را نوازش می‌داد و بادهٔ گوارایت را به تماشا نشسته بودم که در گلوها سرازیر می‌گشت... نوشیدنی من در آن بزم پُرشور - که «به سلامتی خودم» بود- تنها جامی از آب خنک و گوارا بود. سپاس ایزدی را که جز آب، نوشیدنی نکوهیدهٔ دیگری را سزاوار نمی‌داند!».

- نویسنده در لابلائی کتاب خویش با لحنی ادبی و زیبا به بیان مضامین دیگری از درون مایهٔ داستانش یعنی «ترس، آرامش، شجاعت و جسارت» اینگونه می‌پردازد: «و أذن المؤذنُ بالرحيل، فتدانيا من طائرتنا السَّويدية الأنيقة، لاتخلو خُطانا من تخوُّف و حذر. فما لبثت مخاوفي أن تزايدت، وأقبلتُ على الطائرة في خطو جسور! بكم ألوذ من كل سوء، و منكم أستلهم ثقة النفس، و رباطة الجأش، و سكينه الضمير!». (همان: ۱۲) «گویندهٔ فرودگاه زمان پرواز را سر داد، ما هم با گام‌هایی لرزان و همراه با ترس و هراس به هوایمای شیک سوئدی نزدیک گشتیم. ترس و هراسم اندک اندک از میان رفت و با گام‌هایی بی‌باک به



سوی هواپیما روانه شدم! از هر ناگواری به شما پناه می‌آورم و آرامش روح، شجاعت قلب و خاموشی درون را از شما بر می‌گیرم».

- «دوستی، شادی و مهربانی» از جمله دیگر مضامینی است که در زمرة درون‌مایه این داستان گنجانده شده است. تیمور این مضامین را اینگونه به تصویر می‌کشد: «... و هم مشرقو الوجوه، لا یغیضُ علی ثغورهم ابتسام الإیناس، و لا تنضب علی ألسنتهم کلمات الترحیب». (همان: ۱۴۲) «چهره‌هایشان درخشان و فروزنده، لبخند مهربانی و دوستی همواره بر گونه‌هایشان جوانه می‌زد و خوشامدگویی پیوسته بر زبانشان جاری بود».

- نویسنده در گوشه‌ای از کتاب خویش اینگونه به «غم، اندوه و دردمندی» اشاره می‌نماید و شدت اندوه را تا جایی می‌داند که انگار قلب را از هم می‌شکافد؛ گویی بیماری، او را بسیار دردمند ساخته که اینگونه قلم بر مرکب می‌راند: «كأنه لفحات الهجير المتصترم، تذرف له الأعينُ ساكبَ الدمع، و یفطرُ فیهِ القلبُ من حرقه و التیاع، و یشقُّ به الصدر من تأوُّه و زفیر». (همان: ص ۴۹) «گویی گرمای آتش شعله‌ور و سوزانی است که دیدگان برای آن اشک می‌ریزند، قلب از سوز غم و اندوه گشوده می‌شود و سینه از آه و ناله درون شکافته می‌گردد».

آری، این رمان تیمور به گونه‌ای است که خواننده را از آسمان خیال و پنداشت به زمینی که در آن زندگی می‌کند، فرود می‌آورد. به گفته یکی از پژوهشگران ادب تازی: «او نخستین کسی است که داستان را به معنای واقعی فنی آفرید». (الخفاجی، ۱۹۹۲م: ۴۱)

#### ۴- نتیجه

نگارندگان پس از نقد و بررسی رمان «شمس و لیل»، همچنین با نگرش به افکار، باورها و سبک و اسلوب تیمور در این کتاب به دستاوردهای زیر دست یافته‌اند:

۱. با بررسی ساختار و درون‌مایه این داستان روشن گشت که رنگ و بوی آن صدق، راستی و سادگی با بهره‌جستن از توان عاطفه، احساس و خیال هنری و فنی بالا در نشان دادن شخصیت‌ها و چشم‌اندازهای طبیعی و پنداشت‌های خود است که نشان از گرایش او به دو مکتب رئالیسم (صدق و راستی) و رمانتیک (عاطفه و خیال) دارد.
۲. با توجه به توصیف واقعی رخدادهای مکان و زمان، همچنین با توجه به موضوع

داستان، می‌توان مکتب رئالیسم تیمور را که رنگ و بوی واقعی به داستانش بخشیده است دریافت.

۳. با توجه به مضامین درون‌مایه داستان که عاطفه، خیال و احساس شگرف تیمور را در بیان دل‌تنگی به وطن و وصف غم و اندوه و سایر صحنه‌های دیگر آشکار ساخت، گرایش او به سبک رماتیک نیز مشخص شد.

۴. سبک تیمور هم رمانسی بوده، هم به سبک واقع‌گرایی به مفهومی خاص - که از پیروی سرسخت و خشک به دور است - روی آورده است. می‌توان گفت او حد فاصل میان رمانسی نرم و لطیف با واقع‌گرایی خشک و خشن را برگزیده است.

۵. تیمور شخصیتی مردمی دارد؛ چنان که در کتاب خویش به بیان فرهنگ‌های گوناگون و احوال مردمان جامعه - عادی و شاهزاده - پرداخته است.

۶. تیمور دارای شخصیتی استوار و میانه‌رو همراه با گرایش‌های دینی و مذهبی آشکار است؛ چنان که با وجود ناملايمات و پیشامدهای ناگوار پیش آمده در زندگی‌اش، همواره دارای روانی آرام بوده و با وجود رهسپاری به غرب، فریفته آنجا نگردیده و همواره پاسدار فرهنگ و تمدن جاوید شرقی و دینی مصر بوده است.

۷. تیمور دارای احساسی بسیار پاک، راستین و عمیق است؛ به گونه‌ای که در به تصویر کشیدن بسیاری از شخصیت‌ها و چشم‌اندازها موفق بوده است.

۸. کتاب «شمس و لیل» تیمور از آنجا که سفرنامه‌ای واقعی و آمیخته با خیال اوست، پیوندی قوی با زندگانی و تجربه‌های شخصی‌اش دارد ولی در برخی از بخش‌های آن به پنداشت‌ها، اسطوره‌ها و افسانه‌های دروغین و کهن نگاهی گذرا داشته است.

۹. طبیعت نقش بسزایی در بیان اندیشه و نهفته‌های درون نویسنده داشته تا جایی که همین طبیعت به منزله یکی از شخصیت‌های این داستانش به کار رفته است.

۱۰. کتاب و نوشته تیمور چون یک وظیفه و مأموریت است که خواننده و جامعه را به هم پیوند داده است. از این رو برای این کار بیشتر شخصیت‌های خود را از میان مردم عادی برمی‌گزیند و این شاهکار نویسنده نشان از آن دارد که بازتاب راستینی از فضای واقعی عصر او می‌باشد.

۱۱. این نویسنده که سرآمد و پدر داستان نویسی معاصر جهان عرب خوانده شده، شالوده نگارش داستان را سرشته و به این هنر معنای نوین و واقعی داده است.
۱۲. تیمور در وصف بسیار زبردست است و در بیشتر آنها پا را فراتر از واقعیت می‌نهد. توصیفات تیمور در کتاب بسیار گیرا و زیبا به کار رفته است. او دارای خیال بلندپروازی است که در آفرینش تصاویر گوناگون، دست او را گرفته و تصویرهای چشمگیر و درخشانی به بار می‌آورد.
۱۳. تیمور در کتاب خود نگرشی مثبت‌گرا و به دور از شرّ و بدی دارد و همواره در پی اصلاح جامعه مردمی سخن می‌گوید و به تحلیل زندگانی مردمان می‌پردازد.
۱۴. عاطفه به کار رفته در کتاب بسیار لطیف، جانسوز و نرم است که تأثیر پذیرفته از نامالیقات زندگی‌اش می‌باشد. عاطفه‌ای سرشار از شور و احساس درونی نویسنده. کاربرد درون‌مایه‌های عاطفه تیمور گوناگون است؛ چنان که شادی، اندوه، عشق، دوستی، دشمنی و ... را به کار برده است.
۱۵. سبک تیمور به گونه‌ای است که با به کار بردن واژگان همسان و هماهنگ و پس از آن جملات و ترکیبات آهنگین با درون‌مایه‌های گوناگون به نوشتاری زیبا همچون این کتاب دست یافته که تأثیر شایانی در گیرایی متن آن داشته است.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. ترجمه‌ها همگی برگرفته از این پایان‌نامه است: «ترجمه و نقد رمان "شمس و لیل"».
۲. وقواق: اسمی که جغرافی دانان عرب بر منطقه‌ای اطلاق کرده‌اند که در تعیین آن منطقه اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: آن در ماداگاسکار، یا اقیانوس هند، یا سرزمین چین یا ژاپن است.

#### منابع

##### (الف) منابع فارسی

- آزند، یعقوب، «ادبیات داستانی جدید در ادبیات عرب»، مجله کیهان فرهنگی، ش ۹۰، ۱۳۷۱ش.
- جلالوند، اصغر، ترجمه و نقد رمان «شمس و لیل»، استاد راهنما: دکتر مهدی ناصری، استاد مشاور: دکتر سید محمدرضی مصطفوی‌نیا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه قم، ۱۳۹۱هـ.ش.

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، ش مسلسل ١٣٤، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٦ هـ.ش.

گرکانی، گیتا، «نقش زمان و مکان در داستان»، آزما، شماره ٦٧، ١٣٨٨ ش.

مرادی، لیلا، «سبک فردی بیهقی و ضرباهنگ کلام و تکرار»، مجله بهار ادب، شماره چهارم، سال دوم، ١٣٨٨ ش.

مشیری، مهشید، نخستین فرهنگ زبان فارسی، تهران، انتشارات سروش، چاپ سوم، ١٣٧٤ هـ.ش.

#### (ب) منابع عربی

ابن الشریف، محمود، أدب محمود تیمور للحقیقة و التاريخ، القاهرة، مطبعة الکیلانی الصغیر، د.ت.

ابن ذریل، عرفان، النقد و الأسلوبیة، دمشق، منشورات اتحاد الکتاب، ١٩٨٩ م.

أبوهیف، عبدالله، النقد الأدبی العربی الجدید فی القصة و الروایة و السرد، دمشق، منشورات اتحاد الکتاب العرب، ٢٠٠٠ م.

بیار، خباز، محمود تیمور و عالم الروایة فی مصر، بیروت، دارالشروق، ١٩٩٤ م.

التونجی، محمد، المعجم المفصل فی الأدب، بیروت، دارالکتب العلمیة للنشر و التوزیع، الطبعة الثانیة، ١٩٩٩ م.  
تیمور، محمود، اتجاهات الأدب العربی فی السنین المئة الأخيرة، القاهرة، مكتبة الآداب مطبعة النموذجیة، ١٩٧٠ م.

تیمور، محمود، شمس و لیل، القاهرة، مكتبة الآداب مطبعة النموذجیة، الطبعة الأولى، ١٩٥٧ م.

حسین، حمدي، الشخصية الروائیة عند محمود تیمور، القاهرة، مطابع الهيئة المصریة العامة للكتاب، الطبعة الثانیة، ٢٠٠٧ م.

حمدو الدقس، فؤاد؛ و فرهود، أحمد عبدالله، محمود تیمور، حلب، دارالقلم العربی، الطبعة الأولى، ١٩٩٧ م.

خضر، عباس، القصة القصیرة فی مصر، القاهرة، الدار القومیة للطباعة و النشر، ١٩٦٦ م.

الخفاجی، محمد عبدالمنعم، دراسات فی الأدب العربی الحدیث و مدارسه، الجزء الأول، بیروت، دارالجلیل، الطبعة الأولى، ١٩٩٢ م.

السباح، سید حامد، تطوّر فنّ القصة القصیرة فی مصر، القاهرة، دارالکاتب العربی، ١٩٦٨ م.

شلش، علی، «محمود تیمور: أربعة قضايا أدبیة»، مجلة الجدید، ش/٤٢د، ١٩٧٣ م.

ضیف، شوقی، الأدب العربی المعاصر فی مصر، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة العاشرة، ١٩٧١ م.

ضیف، شوقی، النقد، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة الخامسة، د.ت.

- عبدالله، عدنان خالد، **النقد التطبيقي التحليلي**، بغداد، دارالشؤون الثقافية العامة، الطبعة الأولى، ۱۹۸۶م.
- المصري، محمد عبدالغني؛ و البرازي، مجد محمد الباكير، **تحليل النص الأدبي بين النظرية و التطبيق**، عمان، مؤسسة الوراق، الطبعة الأولى، ۲۰۰۵م.
- مطلوب، أحمد، **في المصطلح النقدي**، بغداد، منشورات المجمع العلمي، ۲۰۰۲م.
- اليسوعى، روبرت كامبل، **أعلام الأدب العربي المعاصر**، بيروت، المعهد الألماني للأبحاث الشرقية، المجلد الأول، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶م.